

خلاصه کتاب

جهاني شدن
بخت با شجاعان يار است
لستر تارو

مترجم: مهندس عزيز كياوند

نشر فرا

پاييز ۱۳۸۳

جهانی شدن

مقدمه

ما در معرض تحولات گوناگون جهانی شدن از جمله ظهور صنایع جهانی ارتباطات، رشد شرکت‌های چند ملیتی، تأثیر بازارهای مالی جهانی، گرم شدن سیاره زمین و اقدامات بین‌المللی مربوط به حقوق بشر قرار گرفته‌ایم. عوامل فوق به ایدة جامعه جهانی اهمیت خاصی بخشیده‌اند. بشر امروز می‌داند که محدودیت‌های جغرافیایی هر روز کمتر شده و جهان به يك مكان واحد تبدیل می‌شود.

مفهوم جهانی شدن به تدریج وارد محافل علمی شده است. این مفهوم تا اوایل دهة ۱۹۸۰ اعتبار علمی چندانی نداشت ولی از آن به بعد، کاربرد مفهوم کاملاً جهانی شده است. اغلب جنبه‌های جهانی شدن در واقع تعهد و انعکاسی است که هم شامل افزایش سطح برنامه‌ریزی تجاری برای بازاریابی در سطح جهان و هم اقداماتی می‌شود که از سوی جنبش طرفداران محیط زیست برای حفظ سیاره زمین به عمل می‌آید.

مفهوم جهانی شدن از لحاظ ایدئولوژیک شبیه‌انگیز است. زیرا همانند مفهوم نوگرایی که قبلاً مطرح بود، توجیه‌کننده این اندیشه است که گسترش فرهنگ غربی و جامعه سرمایه‌داری محصول نیروهای است که از کنترل انسان خارجند و در جهت تغییر جهان عمل می‌کنند. این واقعیتی کتمان‌ناپذیر است که مرحله جهانی شدن با این تحولات همراه است. جهانی شدن نتیجه مستقیم گسترش فرهنگ اروپایی از طریق مهاجرت، استعمار، و تقلید فرهنگی به سراسر کره زمین است. این پدیده همچنین به طور ذاتی از طریق فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی با الگوی توسعه سرمایه‌داری همراه است. اما این گفته به این معنا نیست که سراسر سیاره زمین باید غربی یا سرمایه‌داری بشود، بلکه به این معناست که هر نظام اجتماعی باید وضعیت خود را نسبت به غرب سرمایه‌داری سامان دهد یا رابطه و نسبت خود را با آن بداند.

جهانی شدن فرآیندی است که از ابتدای تاریخ بشر وجود داشته و با نوگرایی و توسعه سرمایه‌داری هم‌زمان بوده و از همان زمان تأثیرات آن رو به فزونی بوده است، اما اخیراً شتابی ناگهانی در آن پدیدار شده است. جهانی شدن يك فرآیند متأخر است که با سایر فرآیندهای اجتماعی نظیر فراصنعتی شدن و فرانوگرایی یا شالوده‌شکنی سرمایه‌داری همراه است.

فصل اول برج بابل اقتصاد جهانی

هنگامی که قرار بود برج افسانه‌ای بابل احداث شود، برخی طرفداران ساخت آن و برخی مخالف بودند و هیچکدام نمی‌دانستند که اصلاً قضیه چیست. کسانی که به ساختن اقتصاد جهانی مشغول هستند مثل همان کارگران برج بابل زبان یکدیگر را نمی‌فهمند. جهانی شدن برای هرکس معنایی دارد.

از دید مردم جهان، آمریکایی که از بازیگران اقتصاد جهانی باشد از آمریکایی که سودای تسلط اقتصادی بر جهان را داشته باشد به مراتب بهتر است. این دو با هم خیلی فرق دارند. آمریکایی که با بقیه کشورهای جهان دادوستد کند، در بقیه کشورهای جهان سرمایه‌گذاری کند، فناوری خود را به بقیه کشورهای جهان منتقل سازد و به بسیاری از مردم جهان آموزش دهد، چه برای مردم آمریکا و چه برای مردم جهان، به مراتب از آمریکایی که در لاک خود باشد بهتر است.

کشورهایی دیگر جهان نمی‌توانند آمریکا را از آنچه می‌خواهد انجام دهد بازدارند. یا به آنچه نمی‌خواهد انجام دهد وادارند. اما کشورهای دیگر جهان می‌توانند فضایی ایجاد کنند که آمریکاییان بتوانند برای حل مشکلات مشترک با آنها کار کنند. آمریکا مهار شدنی نیست، اما می‌توان او را درگیر و متعهد کرد. بنای اقتصاد جهانی جایی است که می‌توان پای آمریکا را به میان کشید و بقیه جهان باید تا حدی جهانی شدن را در پرتو همین واقعیت ببینند. برای اینکه جهان بتواند جهانی شدن را در مسیری هدایت کند که به نفع آن باشد، بهتر است که دیدگاه‌های آمریکا را درباره این امر بداند.

آمریکاییان به سبب افق دید منحصر به فرد خود از جهانی شدن ترسی ندارند و در نتیجه کمتر از دیگران به آن فکر می‌کنند. تصور آمریکاییان از اقتصاد جهانی همان اقتصاد آمریکاست که بزرگ شده و گسترش یافته باشد و این همان چیزی است که بقیه مردم جهان از آن می‌ترسند. با وجود این، جهانی شدن بیش از هر جای دیگر، در حال تغییر دادن آمریکاست. هیچ کشوری در دنیا وجود ندارد که تولید آن سریع‌تر از تولید آمریکا به کشورهای دیگر منتقل شود. دگرگونی زنجیره تدارک جهانی بیش از هر جای دیگر، آرایش مشاغل مردم آمریکا را به هم ریخته است. با این همه آمریکاییان جریان این رویدادها را نمی‌بینند، زیرا ایمان راسخ

دارند که اقتصاد جهانی همان اقتصاد آمریکاست که بزرگ‌تر شده و بر سراسر جهان بال و پر گسترده است. اقتصاد جهانی ماکت بزرگ اقتصاد موجود آمریکا نخواهد بود. چیزی به کلی متفاوت خواهد بود. در نتیجه، آمریکاییان نیز مانند همه مردم دنیا طعم خوب و بد اقتصاد جهانی را خواهند چشید. اقتصاد جهانی زندگی آمریکاییان را نیز مانند زندگی بقیه مردم جهان تغییر خواهد داد. این واقعیتی است که هیچ کشوری در شکل دادن جهانی شدن و چگونگی آن، بیش از آمریکا نفوذ ندارد. محاسن و معایب جهانی شدن بایستی از طریق چشمانداز اقتصادی بررسی شود. در سال ۲۰۰۰ جمع محصول ناخالص داخلی کشورها ۲۱۰۰۰ میلیارد دلار بود. هفتاد و سه درصد کالاها و خدمات جهان در کشورهای صنعتی ثروتمند تولید می‌شد. آمریکا ۲۲ درصد محصول ناخالص داخلی جهان را تولید می‌کرد، اروپا ۲۵ درصد و ژاپن ۱۶ درصد تولید می‌کرد. کشورهای توسعه یافته ۶ درصد محصول ناخالص جهان را و کشورهای در حال توسعه ۲۱ درصد را تولید کرده‌اند. یعنی یک میلیارد مردم جهان ۸۰ درصد محصول ناخالص جهان و پنج میلیارد فقط ۲۰ درصد محصول ناخالص جهان را تولید می‌کنند.

وقتی تولید جهان براساس برابری قدرت خرید محاسبه شود، سهم کشورهای صنعتی اصلی ۵۱ درصد می‌شود (آمریکا ۲۳ درصد، اتحادیه اروپا ۲۰ درصد، ژاپن ۸ درصد). سهم کشورهای صنعتی حاشیه‌ای ۵ درصد و بقیه ۴۴ درصد از آن کشورهای در حال توسعه است. اندازه تولید کشورهای در حال توسعه بر اساس برابری قدرت خرید بیش از دو برابر می‌شود. فاصله ۸۰ به ۲۰ کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه به ۵۵ به ۴۵ تغییر می‌کند. رتبه‌بندی کشورها بسیار متفاوت از آب درمی‌آید. اگر به جای ارزش پول، ارزش برابری قدرت خرید را در نظر بگیریم برنده بزرگ چین و بازنده بزرگ ژاپن خواهد بود. به دلیل آنکه قیمت‌های داخلی ژاپن بسیار بالاتر از آمریکا و برعکس قیمت‌های داخلی چین بسیار پایین‌تر از آمریکاست. ارزش پولی تولید ژاپن چهار برابر چین است (۱۶ درصد محصول ناخالص جهان در برابر ۴ درصد). ارزش تولید چین برپایه برابری قدرت خرید ۵۰ درصد بیشتر از ژاپن است (۱۲ درصد در برابر ۸ درصد). این تفاوت در کشورهای دیگر نیز چشمگیر است. چنین نیست که یکی از این روش‌ها درست و دیگری غلط باشد. برای دیدن تصویری روشن از جهان اقتصادی باید هر دو عدسی دوربین را به کار گیریم. هر دو راه محاسبه تولید جهانی درست هستند. اگر بخواهیم ظرفیت جذب کالاها و خدمات بازارهای خارجی (قدرت خرید بین‌المللی)، قدرت مالی نفوذ اقتصادی جهانی، یا میزان قدرت خرید جهانگردان معمولی کشورها را در کشورهای مقصد تشخیص دهیم، ارزش برابری پول به درد می‌خورد. اما اگر بخواهیم

سطح رفاه افراد، خانواده‌ها، یا کشورها را با یکدیگر مقایسه کنیم، باید برابری قدرت خرید را به کار ببریم. موج کنونی جهانی شدن از اعمال سیاست‌های دولتی برنخاسته است. سفارشات جهانی و بازاریابی جهانی حاصل تصمیم دولت‌ها نبوده است. دولت‌ها ادغام شرکت‌های داخلی و خارجی را تشویق نکرده‌اند. دولت‌ها نبودند که تجارت الکترونیکی را آغاز کردند و بازارهای مالی جهانی را نیز دولت‌ها ایجاد نکردند. جهانی شدن فرآیندی نیست که دولت‌ها بتوانند آن را شروع کنند، متوقف سازند، حرکت آن را تند یا کند کنند یا به طور دقیق بگویند که در کجا وارد گود می‌شوند. تحول توفنده فناوری، بنگاه‌های اقتصادی را وسوسه یا وادار کرده است که فعالیت‌های خود را به سراسر جهان بکشانند و به شکل شرکت‌های جهانی درآیند. با فناوری‌های جدید رایانه و ارتباطات دوربرد، شرکتی که در پی افزایش هر چه بیشتر سود خود باشد، باید محصولات خود را در جایی از جهان بسازد که ارزان‌تر تمام می‌شود و در جایی بفروشد که سودی بیشتر به دست می‌آورد. شرکتی که جهانی نشود، بازی را به شرکت‌هایی که جهانی شده‌اند می‌بازد و باید دست از کسب‌وکار بشوید.

هیچ کشوری را مجبور نمی‌کنند که در زنجیره تدارکات جهانی مشارکت نماید و شرکت‌های چندملیتی را راه دهد که سرمایه‌گذاری کنند. اما کشوری که مشارکت کند، با سرعتی بیشتر بر ثروت خود می‌افزاید. چنین کشوری از مزیت‌های دستیابی به تخصص اقتصاد مقیاسی، انتقال فرآوری، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، دسترسی به بازار و مهارت‌های تخصصی مدیریت، که ثمره مشارکت هستند، برخوردار می‌شود. اما در عوض باید اسباب مشارکت در اقتصاد جهانی را فراهم کند (آموزش و پرورش زیربنا، وام‌نیت جانی و مالی) اگر این اسباب را فراهم نکند، از بازی خارج می‌شود و از قافله عقب می‌ماند. کشورهایی که مشارکت نکنند، می‌توانند نگران نباشند که اقتصادشان محو شود. این کشورها نگرانی بزرگ‌تری دارند. عدم مشارکت آنها ممکن است به معنای ادامه فقر و تهی‌دستی‌شان باشد. افراد بسیاری را عقیده بر این است که اقتصاد منزوی موفق در هیچ جای دنیا وجود ندارد.

واقع‌بینانه اگر نگاه کنیم، می‌بینیم اکثر کشورهای توسعه‌یافته راه انصراف یا کناره‌گیری ندارند و تأمین معاش عده بیشماری از کارگران رأی‌دهنده در انتخابات، به اقتصاد جهانی وابسته است. بنابراین دولت‌ها فکر دور نگه داشتن شرکت‌ها را از اقتصاد جهانی به پندار خود راه نمی‌دهند. همه کشورهای درباره جهانی شدن تردید دارند زیرا قدرت کنترل آنها کاهش می‌یابد، رویدادها جهانی می‌شوند و از حیطة کنترل آنها خارج می‌گردند. این امر درباره همه اقتصادها چه بزرگ و چه کوچک صدق

فصل دوم

روبنای جهانی بر زیربنای سرمایه‌داری ساخته شده با فناوری‌های جدید قرار دارد

جهان در کانون سه انقلاب هم‌زمان قرار گرفته است. انقلاب اول مجموعه‌ای از فناوری‌های جدیدی است که انقلاب صنعتی سوم نامیده خواهد شد. انقلاب دوم فناوری‌های جدید ارتباطات که در انقلاب صنعتی سوم به وجود می‌آیند، ایجاد اقتصاد جهانی را ممکن و شاید ناگزیر می‌سازند. در انقلاب سوم، بیشتر کشورهای جهان میراث کمونیستی یا سوسیالیستی خود را کنار می‌گذارند و به اقتصاد سرمایه‌داری (کاپیتالیستی) رو می‌آورند.

هریک از این انقلاب‌ها در کار تغییر جهانی هستند که در آن زندگی می‌کنیم. اندک اندک، با به کارگیری فناوری‌های جدید روبنایی، جهان به روی زیربنای سرمایه‌داری ساخته می‌شود.

فناوری‌های جدید ارتباطات که از بطن انقلاب صنعتی سوم برمی‌خیزند، امکان می‌دهند که سراسر کره زمین را بگردیم تا جایی را پیدا کنیم که تولید محصول ما در آن جا ارزان تمام شود و جایی را بیابیم که فروش محصول در آن جا از همه جا سودآورتر باشد. در نتیجه، اثرات انقلاب صنعتی سوم و اثرات جهانی شدن با یکدیگر اشتباه می‌شوند. جهانی شدن علت نیست، معلول است.

مشارکت در جهانی شدن یکی از راه‌هایی است که کشوری بتواند فناوری‌های جدید را به کار گیرد و ثروتمند شود. اما انقلاب صنعتی سوم علتی است که مجموعه‌ای از معلول‌ها را در پی خواهد داشت.

این‌که چه کشورهایی وارد بازی اقتصاد جهانی خواهند شد، و چه کشورهایی نخواهند شد، ربطی به جهان اولی یا جهان سومی بودن آنها ندارد. برخی از کشورهایی که هم اکنون داخل اقتصاد جهانی متکی به دانش می‌شوند، جهان سومی هستند. بهترین نمونه چین است. چین با یک میلیارد و سیصد میلیون جمعیت اگر برای کشورهای صنعتی ثروتمند قطعه نمی‌ساخت، و از مزیت بازارهای جهانی برخوردار نمی‌شد، به رشد اقتصادی سریع امروزی خود دست نمی‌یافت. میزان جذب سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم چین از هر کشور دیگر در حال توسعه بیشتر است. صادرات چین اوج گرفته است. چین برنده است چون که در

جهانی شدن مشارکت دارد. در بحبوحه انقلاب‌های فناوری، کشورهای ثروتمند که بخواهند ثروتمند بمانند، باید از نظر فناوری در بعضی زمینه‌ها پیشتاز باشند.

کانادا برای این عقب می‌ماند که سرمایه‌گذاری‌های لازم را در تحقیق و توسعه انجام نمی‌دهد. کشورهای ثروتمندی که بخواهند در اثنای انقلاب اقتصادی ثروتمند بمانند، باید بتوانند شرکت‌های جدید بزرگ آینده را ایجاد کنند.

۵ شرکت از ۲۵ شرکت بزرگ جهان آمریکایی هستند که بعد از ۱۹۶۰ تأسیس شده‌اند و بدون ادغامی بزرگ رشد کرده‌اند. در بین ۱۰۰ آبر شرکت جهان فقط یک شرکت اروپایی (S&P) دیده می‌شود که رتبه هفتاد و سوم را داراست. اروپا دارد عقب می‌افتد زیرا شرکت‌های جدید بزرگ آینده را ایجاد نکرده است. همان طور که در دو انقلاب صنعتی اول پیش آمد، برخی کشورها پرش سوم را انجام خواهند داد و برخی دیگر نه. اگر روند کنونی ادامه یابد، شکاف ۱۴۰ به ۱ بین ثروتمندترین و فقیرترین کشور جهان عمیق‌تر خواهد شد. آنچه بر سر شاخص نابرابری جهان خواهد آمد، بستگی به این دارد که کدام کشور پرش را انجام می‌دهد و کدام نمی‌دهد. مثلاً چین آن قدر بزرگ است که اگر در سنجش نابرابری درآمد افراد یا کشورها حساب بیاید جهان برابرتر به نظر می‌رسد و اگر به حساب نیاید نابرابرتر.

مشارکت در جریان جهانی شدن از کشوری به کشور دیگر فرق می‌کند. در سال ۲۰۰۰ سنگاپور براساس معیارهایی چون همکاری با سازمان‌های بین‌المللی، به کارگیری فناوری‌های بین‌المللی مانند اینترنت، تماس شخصی با تلفن یا از راه مسافرت و آمیزش اقتصادی به شکل بازرگانی یا سرمایه‌گذاری، جهانی‌شده‌ترین کشور جهان بود. در آن سو کشورهای بودنی که به هیچ وجه جهانی نبودند. با این‌که هند در این گروه قرار نداشت، شکاف بین شاخص‌های سنگاپور و هند ۲۳ به ۱ بود. آمریکا در این شاخص جهانی شدن در مرتبه یازدهم قرار داشت. در دهه ۱۹۹۰ میزان رشد کشورهای بودنی که در مسیر جهانی شدن حرکت می‌کردند بیش از ۵ درصد بود. در صورتی که کشورهای بودنی که در این مسیر نبودند، با کاهش محصول داخلی خود روبه‌رو شدند. ضریب همبستگی بین شاخص جهانی شدن و مزدهای بالاتر و حفظ محیط زیست مثبت است اما کدام علت است و کدام معلول؟ آیا عملکرد اقتصادی بهتر به جهانی شدن می‌انجامد یا جهانی شدن به عملکرد بهتر؟

اگر بگوییم جهانی شدن "علت" افزایش نابرابری بین کشورهاست، اشتباه کرده‌ایم. پرواضح است که جهانی شدن کشورهای فقیر را فقیرتر نمی‌کند. جهانی شدن کشورها را لگد مال نمی‌کند، نادیده‌شان

می‌گیرد. کشورهای فقیر آنهایی هستند که در فرآیند جهانی شدن کنار گذاشته می‌شوند.

کشورها می‌توانند دست رد بر سینه جهانی شدن بزنند. می‌توانند نیروی کار تحصیل کرده و زیربنای لازم برای مشارکت را فراهم نکنند. می‌توانند با وضع تعرفه و سهمیه‌بندی دادوستد بین‌المللی را کاهش دهند یا متوقف سازند. می‌توانند برسرراه سرمایه‌گذاری خارجی مانع ایجاد کنند. اما کناره‌گیری از جریان جهانی شدن شاید به معنای کناره‌گیری از فرآیند کنونی توسعه اقتصادی باشد و باعث شود که فقیر شوند یا فقیر بمانند. اما تصمیم به مشارکت شرکت‌ها کافی نیست، شرکت‌های بزرگ می‌توانند جلو ورود هر کشوری را به اقتصاد جهانی بگیرند. این شرکت‌های بزرگ هستند نه کشورها که با استقرار فعالیت‌های خود در این یا آن کشور تعیین می‌کنند که فلان کشور معیار و شرایط احراز مشارکت را دارد یا نه. کشورها باید ابزارها و امکاناتی را که شرکت‌های جهانی می‌خواهند، فراهم سازند. هیچ کس حاضر نیست کالاها و خدمات فردا را در کشوری تولید کند که نیروی کار آن بی‌سواد است، زیربنای الکترونیک مدرنی ندارد و دچار هرج و مرج اجتماعی است، در جرم و جنایت و فساد مالی غوطه‌ور و از خدمات اجتماعی بی‌بهره است. از آنجا که شرکت‌های جهانی برای انتخاب محل استقرار تأسیسات تولیدی خارج از کشور خود میدان مانور وسیعی دارند، کشورها باید به آنها بقبولانند که برای انجام کسب‌وکار جای مناسبی هستند. بسیاری از کشورها چه در جهان اول و چه در جهان سوم خود به خود برای شرکت‌های بزرگ جاذبه ندارند.

جهانی شدن نیروهای محرک خود را ایجاد می‌کند و شماری کثیر از مردم برای استفاده از تعطیلات سالانه، یا انتخاب محل تحصیل سراسر جهان را از نظر می‌گذرانند. سفرهای خارجی و مطالعه در خارج ذهنیت و نگرش آدم‌ها را عوض می‌کند. روز به روز شمار نخبگانی که خود را شهروند جهان می‌دانند بیشتر می‌شود. حوادث جهان را عین حوادث کشور خود از تلویزیون تماشا می‌کنیم. بچه‌های ما با اسباب بازی‌های جهانی بازی می‌کنند. مرزهای ملی از نظر روان‌شناسی و از نظر طبیعی کمرنگ می‌شوند چون که میلیون‌ها نفر به طور قانونی یا غیر قانونی از مرزها می‌گذرند.

اگر قرار باشد هر کسی قواعد بازی اقتصاد جهانی و سرمایه‌داری انقلاب صنعتی سوم را رعایت کند، تفاوت بین کشورها در زمینه نظام اقتصادی به تدریج معنای خود را از دست می‌دهد. آزادی عمل دولت‌ها در اتخاذ سیاست‌های مربوط به مخارج محدود می‌شود، زیرا کشورها ناگزیر می‌شوند برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی در سطوح مالیاتی مشابه

رقابت کنند. در نتیجه، دولت‌ها از نظر تأمین امکانات اقتصادی و رفاهی برای مردم خود در وضعیت‌هایی متفاوت قرار می‌گیرند. این امر باعث می‌شود که میل به حفظ اقتصادهای داخلی جداافتاده فروکش کند. تأسیس اتحادیه اروپا بارزترین نمونه این پدیده است. کشورهای که پیشینه تاریخی طولانی دارند، به تدریج خود را با شرایط جهانی جدید وفق می‌دهند. صف کشورهای که می‌خواهند ملحق شوند طولانی است.

فصل سوم چشم‌انداز از بالای برج جهانی

آسمان خراش اقتصاد جهانی باید طوری ساخته شود که در برابر زلزله‌های اقتصادی مانند فروپاشی‌های مالی و رکودهای اقتصادی مقاومت کند و فرو نریزد. این زلزله‌های اقتصادی از زیربنای بی ثبات سرمایه‌داری که جهانی شدن روی آن قرار گرفته برمی‌خیزند. سرمایه‌داری زلزله‌های اقتصادی فراوان دارد و بر بستری سنگی نیز نیارمیده است. زمین‌لرزه‌های مهم آنهایی هستند که طبقات بالای برج یعنی نشستگاه کشورهای ثروتمند را می‌لرزانند. آمریکا لوکوموتیو اقتصاد جهان است. فقط آمریکا است که سیاست‌های مالی و پولی ضد ادواری اعمال می‌کند تا با رکود مبارزه نماید. اروپا و ژاپن به همین قاعده که لوکوموتیو اقتصادی آمریکا قطار اقتصادی آنها و بقیه کشورهای جهان را به جلو براند و اگر لوکوموتیو آمریکا توقف کند، اروپا و ژاپن دست روی دست می‌گذارند و منتظر می‌مانند که لوکوموتیو آمریکا دوباره راه بیفتد. شرکت‌های جدید که در صنعتی جدید وارد می‌شوند، مثل این است که در لاتاری شرکت کرده باشند. کسی نمی‌داند که چه خواهد شد. الگوهای جدید کسب‌وکار باید آزمایش شوند. بیشتر آنها جواب نمی‌دهند. بسیاری از شرکت‌ها که به آزمایش این الگوهای جدید دست می‌زنند، ورشکسته می‌شوند؛ چندتایی هم خیلی موفق می‌گردند. چنین چیزی بارها و بارها اتفاق افتاده است. صنعت اتومبیل را ملاحظه کنید. قبل از سال ۱۹۲۹ حدود ۲۰۰۰ شرکت خودروسازی به وجود آمد. هر دوچرخه‌سازي مثل هنري فورد اتومبيل ساز شد. اما در آخر دهه ۱۹۵۰ فقط سه شرکت در این صنعت باقی ماندند فورد، جنرال موتورز و کرایسلر. تمام کسانی که سهام این شرکت‌ها را خریده بودند در دهه ۱۹۵۰ ثروتي عظيم به هم زدند. اما افراد ديگر پول خود را از دست دادند. راز بقای این شرکت‌ها چنین بود:

فورد برای ساخت اتومبیل الگویی اختراع کرد: خط مونتاژ، ساخت قطعات و مدیریت زنجیره تأمین.

جنرال موتورز الگویی تجارتي فروش اتومبیل اختراع کرد: تغییر سال به سال مدل‌ها و رنگ‌ها. جنرال موتورز می‌دانست که خودرو نشانه تشخص صاحب آن است، بنابراین با یخچال او فرق دارد.

کرایسلر چند شرکت بسیار موفق را ادغام کرد و با قدرت در صحنه حاضر شد و در سال ۱۹۹۸ با شرکت آلمانی مرسدس بنز ادغام شد.

اما در بحبوحه انقلاب‌های صنعتی تشخیص الگوهای موفق کسب‌وکار بسیار دشوار است. هر صنعتی جدید در جریان رشد و توسعه، ابتدا از دوره خوش‌بینی مفرط و پرهیاهو می‌گذرد که همه چیز به کام است و بعد به دوره‌ای می‌رسد که هیاهو می‌خوابد و بدبینی مفرط می‌رسد. در این دوره هیچ کاری به خوبی پیش نمی‌رود. روحیه جویندگان طلا زنده می‌شود. همه می‌خواهند ثروتمند شوند. بعضی حسابها درست از آب درمی‌آیند. ولی بیشتر تیرها به سنگ می‌خورند. اما به‌آسانی نمی‌توان فهمید که الگوهای کسب‌وکار انگشت شمار موفق کدامند.

مدل‌های اقتصادی برای بیان نیروها و فشارهای بنیادی خوبند، اما هیچ مدل اقتصادی نمی‌تواند زمان وقوع حوادث را پیش‌بینی کند. پیش‌بینی رکودها و سپس جلو وقوع آنها را گرفتن ادعای پوچی است. کسی که از این پیش‌بینی‌ها بکند معقول به نظر نمی‌رسد و در نتیجه مشتریان را از دست می‌دهد.

حباب‌های مالی و رکودهای اقتصادی بزرگ، رسوایی‌های مالی در پی دارند. هر دوره رونق سرمایه‌داری به یک رسوایی ختم می‌شود. در پایان دوره رونق فشارهای فراوانی پدید می‌آیند که عمر دوران رونق را اندکی طولانی‌تر کنند. هر کس باید خود را بر اعداد و ارقام برساند (درآمدها و سودها باید تا حد توقع تحلیل‌گران افزایش یابند) و فشاری که پشت سر این امر وجود دارد، همه شرکت‌های بزرگ و کوچک را دربر می‌گیرد.

برای مقابله با رسوایی‌های ذاتی سرمایه‌داری، دو راه وجود دارد. راه اول و راه درست این است که با صدای بلند به سرمایه‌گذاران کوچک بگوییم که بازی غل و غش دارد و شرایط بازی برای آنها و سرمایه‌گذاران بزرگ یکسان نیست.

راه دوم و راه غلط این است که وانمود شود می‌توان مقرراتی وضع کرد که جلو رسوایی‌های مالی آینده را بگیرد و به خرده‌پاها شانس برابر بدهد. خود این فریبی است بزرگ‌تر از همه فریب‌ها. هیچ مقرراتی نمی‌تواند انصاف و عدالت و شفافیت کاملی را تضمین نماید. دولتی که غیر از این بگوید دروغگو است.

در سال ۲۰۰۳ ژاپن، اروپا و آمریکا دچار کندی یا توقف رشد بودند. وقتی که هر سه منطقه توسعه یافته که گاهی گروه سه تایی نامیده می‌شوند، همزمان گرفتار شوند، راه اندازی مجدد اقتصاد جهان دشوارتر می‌شود. درست همان طور که پرواز گازها با آرایش ۷ کار هر یک از آنها را آسان‌تر می‌کند، اگر این سه قدرت بزرگ اقتصادی با هم پرواز کنند، عملکرد اقتصاد جهان بهتر می‌شود. اگر ژاپن و اروپا اراده می‌کردند که لوکوموتیوهای مستقل باشند، قطار اقتصادی جهان نرم‌تر حرکت می‌کرد. یعنی اگر لوکوموتیو آمریکایی از کار می‌افتاد آن دوتای دیگر قطار را راه می‌بردند. اگر یکی از آنها یا هر دو از کار می‌افتادند، لوکوموتیو آمریکایی کار می‌کرد. اقتصاد جهانی با سه لوکوموتیو از نظر فنی دشوار نیست. مشکل واقعی تغییر طرز فکر است. اروپا و ژاپن باید بخواهند که لوکوموتیو شوند نه این که به واگن بودن خود قانع باشند.

جهانی شدن، سرمایه‌داری و فناوری، رشد ثروت کسانی را که در بالای هرم جهانی زندگی می‌کنند، شتاب می‌بخشد. اما در بین برندگان نیز بازنده داریم. برخی از افراد و خانواده‌ها به‌رغم همه پیشرفت‌ها از نظر اقتصادی به طور مطلق یا نسبی عقب می‌مانند. حقیقت این است که نابرابری درآمدها رو به افزایش است. با این‌که غالباً گناه این نابرابری را به گردن جهانی شدن می‌اندازند، این یکی از عواملی است که کشورهای جهان اول را به سوی نابرابری می‌راند. بدبختانه، هر سه انقلاب همزمان امروزی شکاف بین طبقه وسط و طبقه بالا را عمیق‌تر می‌سازند. و شگفت‌آور آنکه تهی‌دستان برعکس فاصله خود را با طبقه وسط حفظ می‌کنند.

نابرابری همیشه بوده است. در طول تاریخ امری طبیعی و تغییرناپذیر تلقی می‌شده است. اما این نابرابری اقتصادی بعد از انقلاب صنعتی اول است که مسئله‌ای اجتماعی و سیاسی می‌شود. چهار دلیل برای این امر وجود دارد:

۱. پیش از اختراع ماشین بخار درآمد سرانه کشورهای فقیر و غنی تفاوت چندانی نداشت.
۲. هنگامی که تولید کارخانه‌ای می‌شود و به اختلاف آب و هوا، بارندگی و حاصلخیزی زمین بستگی ندارد، انسان‌ها اگر بخواهند می‌توانند میزان و توزیع تولید اقتصادی خود را کنترل نمایند.
۳. پیش از اولین انقلاب صنعتی، بین خورد و خوراک، اندازه اتاق خواب و تعداد خدمه اشخاص تفاوت دیده می‌شد، اما این عوامل حد و مرزی محدود داشتند. اما با ظهور محصولات کارخانه‌ای و تسهیل امر مسافرت، چیزهایی می‌شد خرید که سطح زندگی شخص را بالا

ببرند. داشتن درآمد بیشتر معنی پیدا کرد، نابرابری در درون کشور جلب توجه می‌نمود.

۴. با ظهور دموکراسی این عقیده پیدا شد که انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند و بنابراین دست‌کم از نظر دستیابی به فرصت برای ثروتمند شدن، حقوق برابر دارند. دموکراسی (هر نفر یک رأی) نشان از درجه‌ای از برابری اقتصادی دارد. اکثر رأی‌دهندگان باید احساس کنند که از نظام اقتصادی بهره‌مند هستند تا این نظام را عادلانه بدانند. به همین دلیل است که همه دموکراسی‌ها بر رفاه اجتماعی و تعدیل و بازتوزیع ثروت تأکید می‌ورزند و دولت‌ها ناگزیرند به اکثریت رأی‌دهنده چیزی بدهند.

فصل چهارم صداهای مخالف

خیلی‌ها از جهانی شدن عصبانی هستند اما اصلاً روشن نیست که چه می‌خواهند. آیا عقب‌گرد به گذشته یا پیشرفت، چه پیشرفتی؟ آنها می‌گویند فاجعه‌ای در راه است، ماهیت این فاجعه چیست؟ اینها معمولاً می‌خواهند که به فرآیند جهانی شدن پایان داده شود. یعنی ایجاد موانع دولتی بر سر راه تجارت بین‌المللی و انتقال سرمایه از کشوری به کشور دیگر. اگر آنها به خواست خود برسند، سطح زندگی خانواده‌های متوسط کشورهای ثروتمند بزرگ اندکی پایین می‌آید؛ سطح زندگی خانواده‌های متوسط کشورهای ثروتمند کوچک خیلی پایین می‌آید؛ اما سطح زندگی خانواده‌های متوسط جهان سوم خیلی پایین می‌آید. اگر تجارت و جریان سرمایه متوقف شوند، چه پیش می‌آید؟ کشورهای توسعه‌یافته بزرگ مثل آمریکا فوری به تولید کالاهایی که حالا از جهان سوم وارد می‌کنند، برمی‌گردند. در این فرآیند سطح زندگی خانواده‌های متوسط پایین می‌آید. کشورهای ثروتمند کوچک با همه مشکلات کشورهای ثروتمند بزرگ روبه‌رو خواهند شد. آنها مجبور می‌شوند در کارخانه‌های کوچک کامپیوتر، تلویزیون و خودرو بسازند. از سطح زندگی مردم آنها کاسته خواهد شد. تنوع کالاها کم می‌شود. خریدار خودرو نمی‌تواند از بین مدل‌های فراوان گوناگون یکی را انتخاب کند. عکس‌العمل فوری منع تجارت بین‌المللی مشکل نفت برای کشورهای صنعتی ثروتمند خواهد بود. آمریکا اندکی کمتر از نصف نفتی را که مصرف می‌نماید تولید می‌کند، اما بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته نفت ندارند. در کوتاه‌مدت

اگر نفت وارد نشود، شبکه حمل و نقل امروزی از کار می‌افتد. کشورهای فراوانی باید به قطار برقی و اتوبوس برقی رو بیاورند. مردم می‌توانند بازهم سفر کنند اما با شیوه‌ای کاملاً متفاوت. برای تولید برق لازم، تولید ذغال سنگ باید توسعه یابد. در میان مدت سیستم با وضع جدید سازگار خواهد شد. کشورهای جهان سوم می‌دانند که اگر پای خود را از جهانی شدن عقب بکشند، چه برسرشان می‌آید. آنها مایل به مشارکت در جهانی شدن هستند. آنها از هزینه‌ها و نیز تسلط دیگران نگرانند. اما بیشترین نگرانی آنها این است که به حال خود رها شوند. نمی‌خواهند که به بازی گرفته نشوند و پشت سر رها شوند.

به بیان ساده، پایان یافتن جهانی شدن برای جهانیان خبر بدی است و برای برخی از آنها فاجعه‌بار است. باید فریاد معترضان را شنید. زیرا به هر حال دردی دارند، اما منشأ درد خود را نمی‌شناسند و عجیب نیست اگر ندانند که دردشان از کجا می‌آید. وقتی جهانیان به موضع آمریکا در رأس هرم جهانی نگاه می‌کنند، آنچه را به شکل سلطه آمریکا بر جهانی شدن می‌بینند، نمی‌پسندند. به نظر آنها جهانی شدن طرحی آمریکایی است که بدون نظر آنها تنظیم شده و به اعتراض‌شان وقعی ننهاده است. پاره‌ای از احساسات ضد آمریکایی ناشی از این است که تصور می‌شود آمریکاییان از باغ جهانی شدن میوه‌های فراوانی بیش از سهم خود می‌چینند. از آنجا که الگوی جهانی شدن نسخه‌ای از الگوی آمریکایی است، آمریکاییان تجربه دارند که بازی را چگونه انجام دهند. آمریکاییان ناگزیر نیستند که خیلی تغییر کنند، اما بقیه جهان باید خیلی تغییر کند تا خود را با جهانی شدن وفق دهد.

احساسات ضد جهانی شدن از نیاز به مدیریت امور جهانی و نیز بیم از حکومت جهانی سرچشمه می‌گیرد. واقعیت این است که جهانی شدن اقتصادی، جهانی شدن سیاسی می‌طلبد. امروز جهان از اقتصاد ملی به اقتصاد جهانی پا می‌گذارد. اما حکومتی جهانی وجود ندارد که این فرآیند را راه بیندازد، هدایت کند یا قانون و مقررات آن را وضع کند. بخشی از پاسخ نیاز به مدیریت جهانی را در وجود سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی می‌یابیم.

آمریکا نقش سرکرده را ایفا می‌کند زیرا اکنون بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی و نظامی جهان است. این نقش را آمریکا ایفا خواهد کرد یا اصلاً ایفا نخواهد شد. دلیل امر روشن است. تنها کشوری که می‌تواند آمریکا را زیر فشار بگذارد که قواعد بازی را رعایت کند خود آمریکاست. هیچ کشوری دیگر قدرت این کار را ندارد. اما بسیاری هستند که ایفای نقش سرکردگی آمریکا را عادلانه نمی‌دانند و از جهاتی درست می‌گویند. آنها

می‌گویند اگر جهانی شدن متهم است که شما را ناگزیر می‌کند تا تغییر را بپذیرد و نفوذ فنی و اقتصادی خارجی را قبول کنید، این اتهام وارد است. آنها که از کنساختن جهانی شدن سخن می‌گویند، باید راه آن را نشان دهند. کشورها می‌توانند خود را از جهانی شدن کنار بکشند، اما جهانی شدن چیزی نیست که دولت‌ها سرعت سیر وقایع آن را تعیین کنند. معماران خصوصی هستند نه دولت‌ها که آهنگ بنای برج بابل اقتصادی را تعیین می‌کنند. نیروهای تغییر به طور خودکار نیروی مقاومت ایجاد می‌کنند.

انسان‌ها عادت‌پذیرند و شیوه‌های کار عادی خود را در واکنش به نیروهای اقتصادی و فناوری خیلی آهسته عوض می‌کنند. در برابر تغییر سریع اجباری مقاومت می‌کنند (تغییرات عمده‌ای که سریع باشند ندرتاً به دلخواه پذیرفته می‌شوند) و جهانی شدن رویدادی سریع است. در نتیجه صداهای مخالف جهانی شدن چنان که می‌بینیم آمیزه‌ای عجیب از معقول و نامعقول است.

ترس از اینکه تهاجم فرهنگی جهانی زیر سلطه آمریکا فرهنگ محلی را دگرگون خواهد کند، در صورتی معنی دارد که محلی‌ها فرهنگ خویش را برای جوانان خود ناخوشایند و بی‌جاذبه بدانند. همین طور، ترس از اینکه مهاجران فرهنگ ملی را نابود کند در صورتی معنی دارد که محلی‌ها فرهنگ خود را برای مهاجران ناخوشایند و بی‌جاذبه بدانند. واکنش معقول برای کسانی که چنین پنداری دارند این است که دست به کار شوند و فرهنگ محلی خود را پرجاذبه‌تر سازند. حمله به جهانی شدن به منظور جلوگیری از مهاجرت و فرهنگ جهانی واکنشی نامعقول است و متأسفانه از خصوصیات انسانی نشئت می‌گیرد.

فصل پنجم خطرهای واقعی برای برج جهانی

نظام‌های اجتماعی و اقتصادی باید آزمون‌های مربوط به آسیب‌پذیری را بگذرانند. آنها باید بدانند حد و مرزشان کجاست؟ اگر فرو پاشند چه اتفاقی می‌افتد؟ آزمون آسیب‌پذیری به دلیل عدم وجود نمونه برای آزمایش در نظام‌های اجتماعی و اقتصادی انجام نمی‌شوند. زیرا فقط یک نظام وجود دارد و زیر فشار گذاشتن عمده آن بسیار خطرناک است. اما

ذهن را می‌توان به آن مشغول کرد و به تمرین فکری پرداخت. چه چیزی جهانی شدن را متلاشی خواهد کرد؟ و اگر متلاشی شود چه پیش خواهد آمد؟ بحران‌های مالی و اقتصادی آمده‌اند، رفته‌اند، کشار شده‌اند و بازگشته‌اند. این بحران‌ها به دست کسی طراحی نشده‌اند، اما جهانی شدن در عمل چندین آزمون آسیب‌پذیری را گذرانده است. هیچکس از این بحران‌ها آهنگ جهانی شدن را کندتر نساخته چه رسد به اینکه آن را فروپاشیده باشد. انسجام کلی ساختار اقتصاد جهانی از همه آزمون‌ها جان سالم به در برده است. به نظر می‌رسد که پایه‌های نظام محکم و استوار باشد. اما هیچکدام اینها دلیل نمی‌شود که بحرانی پیش نیاید که پایه‌های نظام را به لرزه درآورد. حمله‌های ۱۱ سپتامبر برای این پیش آمد که وقوع آن در تصور آمریکاییان نمی‌گنجید. ربایندگان هواپیماها تنها تقاضایی که داشتند این بود که هواپیما را به کشوری دیگر ببرند. در هواپیما ربابی‌های قبل از ۱۱ سپتامبر فقط چند نفری جان باخته بودند. به خلبانان گفته شده بود که همکاری کنند.

از بسیاری جهات، اوضاع اقتصادی کنونی به حمله‌های تروریستی کوچک پیش از ۱۱ سپتامبر شبیه است. حمله‌های تروریستی کوچک آزاردهنده بودند. اما نیش پشه‌ای بیش نبودند. پشه‌ها را باید کشت، اما آنها خطری بزرگ ایجاد نمی‌کنند. اما حمله‌های ۱۱ سپتامبر این دیدگاه را عوض کرد. این پشه از آن نوع پشه‌هایی بود که حاصل کار آنها مالاریاست. همه باتلاق‌های تروریستی باید خشک می‌شدند تا دیگر چنین حوادثی تکرار نشود.

شبیه این حادثه در اقتصاد جهانی چه می‌تواند باشد؟ چه چیزی در تصور ما نیست که باید برای جلوگیری از نیش‌های کوچک وجود داشته باشد و نگذاریم که کار به نیش گزنده جانسوز برسد. یک احتمال قابل لمس انقباض اقتصادی است، یعنی سقوط قیمت‌ها. به همان گونه که در ژاپن اتفاق افتاد. اگر جلو سقوط قیمت‌ها گرفته نشود، رشد اقتصادی متوقف خواهد شد. باید توجه داشت که اگر بنا باشد فاجعه اقتصادی بزرگی رخ دهد، بحران بین‌المللی خطرناکی در آمریکا، یعنی در قلب نظام جهانی خواهد بود.

این فاجعه عمدتاً به سقوط قیمت دلار برمی‌گردد. مثلاً ارزش دلار در برابر یورو در حدود نزدیک به یکسال مرتباً در حال سقوط بود و این سقوط نهایتاً در بهار سال ۲۰۰۳ به ۳۰ درصد رسید. خوش‌بینان و بدبینان هم عقیده بودند که کاهش اندک اما مداوم ارزش پول تقریباً همیشه به جایی می‌رسد که ناگهان سرعت می‌گیرد. آخرین کسی که دلار می‌فروشد، ضرر می‌کند و بنابراین هیچکس نمی‌خواهد آخرین نفر باشد. آنها اتفاق نظر داشتند که دلایل نگران‌کننده‌ای وجود دارد، اما باز هم

اتفاق نظر داشتند که کسی نمی‌تواند به یقین بگوید که سقوطی در راه است و اگر سقوطی فرارسد چه ابعادی دارد و چه خسارت‌هایی بار می‌آورد.

مسئله دیگری که در راه جهانی شدن وجود دارد، زوال تدریجی حقوقی مالکیت فکری است که شیوع آن نظیر ایدز و سارس می‌باشد. اگر کسی اطمینان نداشته باشد که بازده سرمایه او کافی خواهد بود، در فناوری‌های جدید سرمایه‌گذاری نمی‌کند. نظام اقتصادی چه در سطح جهانی و چه در سطح ملی با صرف انرژی فراوان در خلق فناوری‌های جدید به رکود خواهد افتاد. و از همه مهم‌تر اینکه بدون حقوق مالکیت فکری، حتی خبر نخواهیم شد که چه چیزهایی را در زندگی خود از دست می‌دهیم. مجهولاتی که قابل کشف باشند، کشف نمی‌شوند. هیچ کس نباید از فناوری‌ها محروم شود که جان مردم را نجات می‌دهند یا به کشورها کمک می‌کنند که سطح درآمد خود را به سطح درآمد جهان توسعه یافته برسانند. تنش طبیعی بین داشتن انگیزه برای اختراع ایده‌های جدید و استفاده وسیع و رایگان از ایده‌های جدید باید حل شود. جهان در راه دستیابی به ثروت توفیق نخواهد یافت، مگر این که مسئله حقوق مالکیت فکری را حل کند. در بلندمدت هیچ کس نمی‌تواند اقتصاد جهانی متکی به دانش را به خوبی اداره کند مگر اینکه حقوق مالکیت فکری موجود باشد و اجرا گردد. نبود نظامی جهانی برای حقوق مالکیت فکری، سیستم را متلاشی نخواهد کرد، اما اندک اندک سلامت اقتصادی، اقتصاد جهانی متکی بر دانش را از آن خواهد گرفت و عملکرد آن را کاهش خواهد داد. با کاهش انگیزه سرمایه‌گذاری در تولید دانش، پیشرفت دانش کند خواهد شد و در نتیجه وضع اقتصادی آینده ما آن چیزی نخواهد بود که باید باشد. خلاقیت و نیرویی که باید به میدان می‌آمد و می‌توانست بیاید، ناپدید خواهد شد. درست است که انسان به طور ذاتی موجودی خلاق است، اما این هم درست است که جوامع فراوان بوده‌اند و هستند که هیچ چیز تازه‌ای اختراع نکرده‌اند و هیچ خلاقیتی نشان نداده‌اند. شکوفایی خلاقیت در همه جای جهان امروز یکسان نیست. در طول تاریخ دوره‌هایی طولانی داشته‌ایم که چیز تازه‌ای اختراع نشده است. خلاقیت چیزی نیست که خودبه‌خود ظاهر شود. بذری خلاقیت در بسترهای اجتماعی سازمان یافته سبز می‌شود. شرایط ظهور خلاقیت باید در جامعه ایجاد شود. این جامعه است که محیط را برای اختراع و خلاقیت مهیا می‌سازد و مجموعه مناسبی از حقوق مالکیت فکری بخشی از این سازمان اجتماعی است.

فصل ششم بالای برج جهانی

کشوری که از نظر اقتصادی پیش‌قراول کشورهای جهان به شمار می‌آید، فاصله‌ای که با دیگر کشورها ایجاد کرده، بسیار زیاد است. چرا که کشور جلودار در جای خود توقف نمی‌کند که دیگران به او برسند. کشورهای پیشاپیش کاروان هستند، از آنهایی که در پشت سر هستند و می‌خواهند خود را برسانند، سریع‌تر حرکت می‌کنند. نظام آموزشی عامل دیگری است که فرآیند جبران عقب‌افتادگی را کند می‌سازد. کشورها نمی‌توانند نیروی کار بی‌سواد خود را به سرعت باسواد و دانش‌آموخته کنند. بسیاری از کشورها به دنبال راه حلی سریع هستند. می‌خواهند در عرض بیست تا سی سال عقب ماندگی خود را جبران کنند، چنین چیزی غیرممکن است. کشورها هم به سرمایه اجتماعی و هم به قابلیت اجتماعی نیاز دارند تا دست به کار توسعه اقتصادی شوند. افراد اگر با هم کار کنند، بهره‌وری و توان تولیدی بیشتری دارند تا این که تنها کار کنند. قابلیت اجتماعی را می‌توان در توانایی سازمان یافتن – تأسیس مدرسه‌های روستایی – جداکردن آب آشامیدنی از آب‌های آلوده، اقدام پیشگیرانه برای جلوگیری از شیوع ایدز و تأسیس نهادهای لازم (سیاسی، اجتماعی و قضایی) برای توسعه اقتصادی خلاصه کرد.

این نوع کارها از دست خارجی‌ها، ولو با حسن نیت باشند، بر نمی‌آید. هیچ کشوری نمی‌تواند برای کشور دیگر نظام آموزشی ایجاد کند. این برعهده خود کشورهاست. کشورها باید امنیت جانی تأمین کنند و جرم و جنایت را مهار نمایند. سرمایه‌داران ثروت‌آفرین به جایی می‌روند که از تعرض جنایتکاران در امان باشند. سرمایه به جای ناامن نمی‌رود. جرم و جنایت سرمایه‌داری را از پا درمی‌آورد. سدی است در برابر توفیق اقتصادی. مطالعات نشان می‌دهد که فساد شبیه تعرفه است. اگر فساد ۱۰ درصد افزایش یابد، تولید کشور ۵ درصد کاهش می‌یابد. واقعیت این است که توسعه اقتصادی امروز به توانایی جلب سرمایه‌گذاری خارجی بستگی دارد. اهمیت این نوع سرمایه‌گذاری در پولی که وارد کشور می‌شود نیست. هر کشوری می‌تواند به‌آسانی وام بگیرد. شرکت‌های جهانی بازار دارند، فناوری دارند، تخصص‌های مهندسی و مدیریتی دارند که کشورها در حال توسعه باید داشته باشند تا شریک اقتصاد جهانی شوند. بدون سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نفوذ در بازارها دشوار است.

کسب فناوری جدید مشکل و یافتن تخصص‌های مهندسی و مدیریتی مورد نیاز غیر ممکن است. خود کشورهای در حال توسعه نمی‌توانند در صنایع دارای ارزش افزوده کلان کالای مرغوب تولید کنند و آنچه را، حتی در صنایع دارای ارزش افزوده اندک، مانند کفش و نساجی تولید می‌کنند، نمی‌توانند در بازارهای جهان بفروشند. شرکت‌ها در جست‌وجوی مکان‌هایی که محصول خود را ارزان‌تر تولید کنند فناوری را دورتادور دنیا می‌چرخانند. اما فناوری فقط به کشورهای در حال توسعه که منابع انسانی قادر به جذب آن را داشته باشد وارد می‌شود. به همین دلیل است که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چین هنگفت است اما کسی سراغ آفریقا را نمی‌گیرد. نتیجه واقعیتهای تلخ است. کشورهای که بیش از همه به فناوری نیاز دارند کمتر از همه به آن دست می‌یابند.

به طور کلی چنین می‌توان نتیجه گرفت که جهان سوم سخت در تلاش است و دست‌وپا می‌زند که به هر صورت به جهان اول برسد، اما در این جا دو روند متضاد دیده می‌شود. مثلاً کشور چین در حالی است که گام به گام فاصله اقتصادی خود را با جهان اول کم می‌کند، اما مناطقی کوچک‌تر مانند آفریقای سیاه روزه روز عقب‌تر می‌مانند. جهانی شدن توسعه اقتصادی جهان را در هم می‌کوبد اما از کنار آن می‌گذرد. این واقعیت را می‌توان در چین دید که در جهانی شدن مشارکت دارد و در آفریقا دید که مشارکت ندارد.

همان طور که چین و آفریقای سیاه نشان داده‌اند، فوت و فن توسعه شناخته شده است. کشورها باید بتوانند فوت و فن‌ها را اجرا کنند. به بیانی ساده، باید زمینه را برای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی مساعد سازند. اگر جاذبه پیدا کنند، فناوری‌های مورد نیاز توسعه به آنها آموخته و راه پیشرفت‌شان گشوده می‌شود. روزی که برای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جاذبه پیدا کنند، کارآفرینان داخلی هم به میدان می‌آیند.

فصل هفتم

تغییر شکل جهانی شدن برای جهان سوم

امکان جلوگیری از بحران‌های مالی یا ایجاد توسعه در کشورهای جهان سوم توسط جهان اول محدود است. کشورهای در حال توسعه بایستی

با به وجود آوردن سرمایه اجتماعی وضعیتی فراهم آورند که افراد بتوانند با یکدیگر کار کرده و توان تولید را افزایش دهند. هر کشور باید خود نظام آموزشی خویش را سازمان داده و اداره کند و بداند این کار از کشور دیگری ساخته نیست. اگر کشورهای جهان سوم بتوانند به اوضاع خود سروسامان بدهند، آن زمان است که جهان اول می‌تواند بازارهای خود را برای صادرات آنها باز کند و به آنها کمک مالی بدهد. اما جهان اول نمی‌تواند باعث توسعه جهان سوم شود و یا اینکه جلو بحران مالی را بگیرد. کشورهای توسعه‌یافته بایستی به کشورهای کم‌کم کنند که سازمان اجتماعی درستی دارند. کمک خارجی این نیست که به کشورها پول داده شود، بدون آنکه بدانیم پول‌ها کجا می‌رود و چه می‌شود. کمک باید در اختیار دولتی قرار گیرد که بتواند برای مردم خود کار مؤثری انجام دهد. اگر کمک خارجی در اختیار دولتی سالم قرار نگیرد به جیب مقامات دزد و فاسد سرازیر می‌گردد. اگر جهان صنعتی ثروتمند در صدد کاهش فقر کشورهای خیلی فقیر باشد، بازار محصولات کشاورزی را بر تجارت آزاد خواهند گشود. هیچ کمکی سریع‌تر از این نمی‌شود به جهان سوم کرد. فقیرترین مردم کشورهای جهان کشاورزان هستند. جهان سوم می‌تواند، مایحتاج محصولات کشاورزی جهان اول را تولید کند. جهان سوم مهارت‌های لازم را دارد. آنچه ندارد دسترسی به بازار است. در این مورد با تغییر قوانین جهان اول، جهان سوم ثروتمندتر می‌شود و این کار به تغییرات فرهنگی یا آموزشی دشواری نیاز ندارد. کسانی که با جهانی شدن به این دلیل مخالفند که به جهان سوم آسیب می‌رساند، باید توجه کنند که جهانی شدن فقط در صحنه کشاورزی پای خود را عقب کشیده است. به نظر می‌رسد که هدف کشورهای جهان اول این است که در کشاورزی خودکفا باشند. این سیاست برای جهان سوم مصیبت‌بار است. اگر ساکنان شهرهای جهان بخواهند به کشاورزان خود پول بدهند، می‌توانند به این کار خود ادامه دهند. آنچه نمی‌توانند این است که مقدار هدایای خود را به مقدار تولید کشاورزان مشروط سازند. پول به خود کشاورز پرداخت می‌شود نه به فعالیت کشاورزی او. آنچه را که جهان توسعه‌نیافته در مورد حقوق مالکیت فکری می‌خواهد و عبارتند از دسترسی آزاد و ارزان، با خواست جهان اول در تضاد کامل است. جهان اول دنبال این است که از حقوق انحصاری استفاده از اختراعات، کپی رایت و علائم تجاری خود محافظت نماید. جناح‌های چپ جهان اول فشار می‌آورند که در پیمان‌های تجاری به امور کارگری و مسائل محیط زیست توجه شود. کشورهای جهان سوم نمی‌خواهند که معیارهای کارگری و زیست‌محیطی آنها را جهان اول تعیین کند. اما بدون پرداختن به این امر، بعید می‌نماید که قول و قرارها در پارلمان‌های جهان اول تصویب شوند.

مهم‌ترین مشکل کشورهای در حال توسعه جهان سوم در مقابله با بحران‌های مالی خلاصه نمی‌شود. این کشورها مشکلی بسیار بزرگ‌تر از این دارند. همه این‌گونه کشورها بایستی در جستجوی پیدا کردن جایگزینی برای سیاست و استراتژی رشد اقتصادی مبتنی بر صادرات خود باشند. عملاً الگوی توسعه اقتصادی مبتنی بر صادرات در منگنه چین و آمریکا خرد می‌شود. از یک طرف چین وجود دارد که با تلاشی خستگی‌ناپذیر و بی‌وقفه الگوی توسعه اقتصادی مبتنی بر صادرات را دنبال می‌کند، و از طرفی دیگر آمریکا است که نمی‌خواهد و نمی‌تواند به طور مداوم موازنه تجارت منفی داشته باشد.

همه کشورهای که در گذشته توسعه اقتصادی موفق و چشمگیری داشته‌اند، راه توسعه اقتصادی مبتنی بر صادرات را پیش گرفته‌اند. ژاپن در دهه‌های شصت و هفتاد و هشتاد همین سیاست را اتخاذ کرد. تایوان، سنگاپور، کره جنوبی و هنگ کنگ در دو دهه هشتاد و نود مسیر ژاپن را پیمودند و به نتایج درخشانی دست یافتند، و امروزه چین وارد این سیاست تجاری شده است. با اتخاذ چنین سیاستی، رشد صادرات کشور در حال توسعه بر رشد محصول ناخالص داخلی آن پیشی می‌گیرد و اقتصاد کشور را به جلو می‌راند. در دوره رونق اقتصادی ژاپن، سرعت رشد صادرات آن دو برابر سرعت رشد محصول ناخالص داخلی بود.

فصل هشتم تغییر شکل جهانی شدن برای جهان اول

این يك حقیقت محرز است که اقتصاد جهان در اختیار و کنترل کشورهای توسعه‌یافته است و فروریختن این برج امکان پذیر نیست، مگر آنکه مشکلات این طبقه بالای برج اقتصاد جهانی آن را فروریزد. مشکلات اقتصادی جهان سوم هم مهم هستند، اما چون فقط برای انسان درد و رنج ایجاد می‌کنند، تهدیدی برای جهانی شدن نیستند. کارهای بسیار زیادی وجود دارد که جهان اول می‌تواند برای جهان سوم انجام دهد، اما مهم‌تر از انجام این کارها، حفظ رونق اقتصادی و رفاه اجتماعی جهان اول است. بدون رسیدن به چنین هدفی، یعنی رونق و رفاه جهان اول و بازار پرتقاضایی که نتیجه این رونق و رفاه است، امیدی به توسعه اقتصادی جهان سوم نخواهد بود.

برای مقابله با انقباض اقتصادی، سیاست‌های مالی را باید از نو تنظیم و تدوین کرد و نگذاشت که رکود به سوی انقباض سیر کند. به منظور انطباق سیاست‌های مالی با سیاست‌های پولی و جلوگیری از رکود،

بایستی اقدامات جدیدی به عمل آورد. تأخیر در انجام این مهم جایز نیست. فرآیند کاهش مالیات‌ها یا افزایش مخارج طولانی است. یکی از راه حل‌ها این است که دولت چارچوبی کلی را تصویب کند که برپایه شاخص‌های اقتصادی تعیین‌شده‌ای به دست هیئتی مثل هیئت مدیره بانک مرکزی قابل اجرا باشد. در سال ۲۰۰۳ جرج بوش موفق شد که باز هم کاهش مالیات‌ها را به تصویب کنگره برساند، اما باز هم دوره‌ای بلندمدت مد نظر بود نه کوتاه‌مدت، که آثار تشویقی مالی داشته باشد. به همین صورت اروپا هم باید در سیاست حفظ ثبات اقتصادی خود انعطاف نشان دهد. اجرای محدودیت‌های انعطاف‌ناپذیر در راستای جبران کسری‌های مالی، بدون توجه به شرایط اقتصادی جاری، از نظر اقتصاد کلان بی‌معنی است. آنهایی که به حکومت جهانی، خواه نهادهای بین‌المللی باشند و خواه سرکردگی آمریکا معترضند، مشکلی لاینحل دارند. اقتصاد جهانی مقررات جهانی می‌خواهد.

هر دولتی که با انتخابات آزاد روی کار آمده باشد، انتخاب مستقیم رهبران سازمان‌های بین‌المللی را نمی‌پذیرد و به این نوع سازمان‌ها اختیار نمی‌دهد که از مردم آن مالیات بگیرند. در نتیجه نهادهایی چون سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی و بانک جهانی باید باشند. نهادهای بین‌المللی به منظور حل مسائل اقتصادی بین‌المللی به وجود آمده‌اند، اما مداخله یک طرفه آمریکا در مسائل، تقریباً همیشه ناشی از حوادث سیاسی و نظامی بوده است. نمونه کاملاً مشهود آن حمله به عراق است. جهانی شدن چه وجود داشته باشد چه نداشته باشد، حوادث ژئوپلیتیکی و نظامی مانند برخورد با عراق روی خواهد داد و از آمریکا خواسته خواهد شد که دخالت نکند یا نکند.

هنگامی که بحث قدرت نظامی آمریکا مطرح می‌شود، بقیه کشورهای جهان مردد می‌شوند. گاهی همانند مواردی مثل کوزوو، بوسنی، و اوگاندا خواهان دخالت آمریکا می‌شوند و در برخی موارد مانند عراق از آمریکا می‌خواهند که دخالت نکند. در برخی موارد از آمریکا می‌خواهند که اقدامات خود را از طریق نهادهایی چون شورای امنیت سازمان ملل انجام دهد، مثل مورد عراق. ولی در برخی دیگر از موارد، مثل کره شمالی، از او می‌خواهند که فردی عمل کند.

در حالی که همه توجهات به دخالت یا عدم دخالت آمریکا معطوف گشته است، به این نکته توجه نشده که چرا ژاپن و اروپا از ایفای نقش متناسب با ثروت و منافع ملی خود سرباز می‌زنند. ژاپن به مناطقی که تأثیری برای او ندارند توجهی ندارد. اروپا چنان سرگرم ایجاد و گسترش اتحادیه اروپاست که بقیه جهان را فراموش کرده است. اروپا و ژاپن باید در راه حل برخی از مسائل جهان دست به اقدام و

عمل بزنند تا در تسلط نامحدود آمریکا خللی وارد شود. راه حل این است که مهار امور جهانی را به دست سه قدرت اروپا، آمریکا و ژاپن بسپارند و هنگامی که این هدف محقق می‌شود، که دو رأس از سه رأس این مثلث یعنی اروپا و ژاپن، خود را به شکل وزنه‌های قدرت جهانی درآورند. اگر تمایل به انجام این کار نداشته باشند، آمریکایی‌ها خود تصمیم خواهند گرفت که کی و کجا وارد عمل شوند.

فصل نهم طلب یاری مقام مسئول دانش و فن

با وقوع سه انقلاب هم‌زمان با یکدیگر آینده همه کشورهای دارای اقتصاد واقعی، مبهم است و مسیر آن را نیز نمی‌توان پیش‌بینی کرد. درک تأثیرات فناوری‌های جدید بر سیستم جاری، نیاز به این دارد که مسیر قبلی نظام (یعنی تاریخ نهادها و فرهنگ) آن و نیز نیروی جلو برنده کنونی آن (سرعت، اندازه و جهت حرکت) را بشناسیم. درک این فرآیند مهم بوده و به شناخت رویدادهای جاری و رویدادهای احتمالی آینده کمک می‌کند. کمبودها باید با به کار بردن دانش رفع شوند تا بتوان اقتصادی جهانی مبتنی بر دانش را بهتر، استوارتر، پربارتر و جهان‌شمول‌تر ساخت. نگرانی موجود درباره جهانی شدن بیش‌تر از اینجا سرچشمه می‌گیرد که همه باید شیوه‌های کار را عوض کنند. این نگرانی قابل توجه است چون که تغییر هم حتمی و هم ضروری خواهد بود. اشخاص، شرکت‌ها و کشورها از نظر اقتصادی زمانی موفق خواهند شد که الگوی کسب‌وکار خود را نو کنند. درک این مطلب که بقای اقتصادی مستلزم ایجاد تغییرات بنیادی است، بزرگ‌ترین امتیازی است که اشخاص، شرکت‌ها، کشورها می‌توانند از آن منتفع شوند. همه باید به این اصل برسند که ورودی‌های جدید برای سیستم قدیم کاربرد ندارد بلکه در تعامل با یکدیگر سیستمی به وجود می‌آورند که ساختار اصلی آن دچار تحول و تغییر است. اگر به این اعتقاد برسند، حتماً به دنبال الگوهای کسب‌وکار جدید و کشف آن خواهند آمد. انسان‌ها این کار را نمی‌کنند مگر اینکه متوجه شوند ادامه کار با سبک و سیاق قدیم شکست به همراه خواهد داشت. انسان‌ها ظاهراً می‌گویند که تغییر را دوست دارند اما راستش این است که از تغییر بیزارند. اما اگر صاحبان کسب‌وکارها الگوی خود را عوض کنند، دولت‌ها هم ناگزیر الگوی حکومتی خود را عوض می‌کنند. روزی خواهد رسید که همه شرکت‌ها معاون امور دانش و فن داشته باشند. شرکتی که این معاونت را زودتر ایجاد کند، در صحنه رقابت دارای مزیت خواهد شد. معاون

با کفایت امور دانش و فن می‌تواند عملکرد شرکت را از سطح متوسط به سطح عالی برساند. او می‌داند چه چیزی باید خریداری شود. چه چیزی باید فروخته و چه چیزی تولید شود. موقعیت‌یابی کار معاون دانش و فن است که دانش فنی را می‌شناسد و با فناوری‌های جاری شرکت درگیر نیست. معاون دانش و فناوری شرکت مسیر حرکت فناوری را ردیابی می‌کند و سعی می‌کند دریابد که رقیبان در کجا سر برخواهند آورد. معاون دانش و فن، فناوری مهم را از غیر مهم تمیز می‌دهد. کشورها هم بایستی بتوانند همین کار را انجام دهند. در اقتصاد مبتنی بر دانش، حقوق ناشی از ثبت اختراع، کپی‌رایت و علائم تجاری بزرگ‌ترین دارایی محسوب می‌شود. معاون دانش و فن می‌داند که هر محصولی روزی به سن بلوغ می‌رسد و رشد آن کم می‌شود. تشخیص زودهنگام این تغییرات و واکنش به موقع پیش از اینکه این تغییرات ظاهر شوند به همان اندازه انتخاب استراتژی فنی صحیح برای صنایع نوظهور، اهمیت دارند. معاون دانش و فن سعی می‌کند زمان بلوغ صنعتی را تعیین کند، چه موقع باید پا را عقب کشید و کپی‌رایت باید فعالیت را رها کرد. فهمیدن این واقعیت از دانستن زمان پیشروی دشوارتر است. وظیفه معاون دانش و فن این نیست که مقدمات خروج را فراهم کند. این کار وظیفه مدیرعامل است. اما این معاون دانش و فن است که نزدیک شدن محصولات را به چرخه‌های زندگی اقتصادی و فناوری خود به شرکت را گوشزد می‌نماید.

فناوری‌های جدید اقتصادی همانند هالتر به وجود می‌آورد. همه شرکت‌های بزرگ و کوچک یا در این سرهالترند یا در سر دیگر، وسط خالی است. اگر از هر مهندس مشاور معتبری در این زمینه سؤال کنیم، خواهد گفت در هر کاری که هستید دو گزینه اساسی دارید یا سلطه جهانی پیدا کنید و یا به کاری خیلی تخصصی رو آورید و گوشه خاصی از بازار را تسخیر نمایید. شرکت داخلی بینابین (نه بزرگ و نه کوچک) محکوم به فناست. دولت‌ها هم مثل شرکت‌ها با آینده‌ای روبه‌رو هستند که همه چیز آن متکی به دانش است. درس‌های توسعه اقتصادی از هر جهت روشن هستند، خواه ثروتمند باشید و خواه فقیر، باید پیشاپیش فناوری حرکت کنید تا موفق باشید. این امر در بزرگ‌ترین و پیشرفته‌ترین کشور جهان قابل مشاهده است.

آمریکا پیش‌قراول اقتصادی جهان است، اما نه به خاطر این که بازارها یا سیاست‌های بازرگانی او را آزادتر از کشورهای دیگر است. آزادتر نیستند پیشتازی اقتصادی او به سبب رهبری جهانی اوست. شاید هم پرچم پیشرفت فناوری را در دست دارد. آمریکا نه برای تعیین برندگان صنعتی استراتژی مشخصی دارد و نه به شرکت‌های مجهز به فناوری

پیشرفته معافیت مالیاتی ویژه می‌دهد. اما سازوکارها (مکانیسم‌ها) بی‌درد که فناوری‌های برنده آینده را زیر پروبال خواهد گرفت.

فصل دهم ساختار و نگرش‌های کامیابی

نهاد اقتصادی مناسب و لازم را می‌توان ایجاد کرد، خط مشی‌ها را می‌توان به وجود آورد، راه و روش مناسب را می‌توان جستجو و پیدا کرد و در نتیجه جهانی شدن را در مسیری بهتر هدایت کرد، اما موضوع بسیار پیچیده و مشکل‌جا انداختن نگرش‌های درست در بستر ساختارهای اجتماعی مناسب است. همه نظام‌های اجتماعی و اقتصادی به مجموعه‌ای از نگرش‌های هماهنگ و سازگار نیاز دارند تا موفق شوند. قرن بیست و یکم قرن زیست‌شناسی است. شاید توانایی انسان در تغییر ساختار ژنتیکی و درمان بیماری بر پایه ساختار ژنتیکی بیمار آغاز شده و به سرعت پیش می‌رود. تصور می‌شود که سرچشمه فشار برای مشارکت در انقلاب بیوتکنولوژی، جهانی شدن است. تولیدکنندگان خارجی محصولات که از راه تغییر ژنتیکی تولید شده‌اند، به مشتریانی تحمیل می‌شود که خواهان آن نیستند. کامیابی در قرن بیست و یکم با جهانی شدن یا بدون جهانی شدن آدم‌ها و جوامع با دل و جرئت می‌خواهد که موارد استفاده بیوتکنولوژی مدرن را کشف کنند. کشورهایی که به دنبال این کار نباشند، عقب می‌افتند. کسانی که از بیوتکنولوژی می‌هراسند، معمولاً سنگ جهان سوم را به سینه می‌زنند. اما جهان سوم از محصولات تغییر یافته از راه مداخله علم ژنتیک استقبال کرده است. سطح زیرکشت محصولات تغییر یافته در کشورهای در حال توسعه سریع‌تر از کشورهای توسعه یافته افزایش می‌یابد، زیرا درآمد زراعی را در جاهایی که پایین است بالا می‌برد. نگرانی جهان سوم از این است که به سبب زیادی هزینه‌های کسب فناوری‌های جدید از ثمرات این انقلاب بی بهره بمانند. نمی‌خواهند که حامیان جهان اولشان آنها را در برابر استفاده از گیاهان و حیوانات تولید شده از راه تغییر ژن‌ها محافظت نمایند. آنها در پی فرصتی هستند که در این انقلاب مشارکت کنند و میوه آن را بچینند.

اعتماد به نفس یکی از ارکان اصلی جهانی شدن موفق است. انسان‌های باشهامت جهانی شدن امروز را مغتنم می‌شمارند؛ فرهنگ من غنی خواهد شد؛ دامنه تجربه‌های من گسترش خواهد یافت؛ و شرایط اقتصادی من بهتر خواهد شد. ترسوها از جهانی شدن می‌ترسند؛ فرهنگ من نابود خواهد شد؛ تجربه جدید نمی‌خواهم؛ و

زیان‌های اقتصادی جهانی شدن را می‌دانم. ممکن است که منافع این امر از مضرات آن بیشتر باشد اما من فقط مضار آن را می‌بینم. جهانی شدن آدم‌هایی پردل و جرئت می‌خواهد که در فضا و شرایطی کار و زندگی کنند که در آن بزرگ نشده و به آن خو نگرفته‌اند. در این محیط نو باید راحت باشند. همچنین جامعه‌ای پردل و جرئت می‌خواهد که بگوید آدم‌ها را از فرهنگ‌های مختلف جمع آوری می‌کنم و در فرهنگی جدید، که هنوز مشخصات آن معلوم نیست، ادغام می‌کنم. اما درعین حال افرادی پیدا خواهند شد که خود را از این فرآیند کنار بکشند و حاضر نشوند که در آن مشارکت کنند، اینها در اقتصاد جهان عملاً حضور نخواهند داشت و فقط در مرزهای ملی خود محصور می‌گردند. اما در مقابل دیگران به عرصه اقتصاد جهانی متکی به دانش قدم خواهند گذاشت. دوره اکتشافات جغرافیایی بر روی کره زمین به سرآمده است و عصری جایگزین آن گردیده که عصر اکتشافات علمی نامیده می‌شود. جوامع محتاط ثروتمند نیستند و نمی‌شوند. این نوع جوامع به سفرهای اکتشافی شجاعانه‌ای که به آن نیاز دارند دست نمی‌زنند.